

بررسی تطبیقی مفهوم مرگ در آثار فروغ فرخزاد و فریدا کالو

دکتر آرمان یعقوب پور

عضو هیأت علمی دانشکده هنر، دانشگاه نیشابور، نیشابور

الهام شمس

دانشجوی کارشناسی ارشد پژوهش هنر، دانشکده هنر، دانشگاه نیشابور، نیشابور

به شیوه‌های گوناگون در آثار خود منعکس کرده‌اند. در این میان، هنرمندان دوران مدرن جایگاه ویژه‌ای برای خود دارند. هدف پژوهش پیش‌رو آن است که با انتخاب نوآورانه دو هنرمند که هر یک در حوزه‌های متفاوتی از هنر فعال بوده‌اند، رویکرد آن‌ها را نسبت به مسأله مرگ به شیوه تحلیلی و تطبیقی پیگیری کند.

ارتباط ادبیات با هنرهای زیبا از دیرباز مطرح بوده است. همراهی شعر و نقاشی یکی از بارزترین نمونه‌های این ارتباط است که در فرهنگ‌های مختلف پیشینه‌ای دیرینه دارد. جمله سیمونیدس^[۱] (متوفی به سال ۴۶۹ ق.م) گواهی بر این مدعا است: "نقاشی شعر خاموش و شعر نقاشی گویاست" (Haines, 2004:40).

بررسی ارتباط آثار ادبی با سایر هنرها نه تنها ابعاد جدیدی برای فهم عمیق‌تر آن‌ها می‌گشاید بلکه به خلاقیت‌های هنری جدیدی منتهی می‌شود که هر یک در قلمرو مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات تطبیقی از اهمیتی خاص برخوردار است.

شایان ذکر است که ادبیات تطبیقی تنها به مطالعه ادبیات در فراسوی مرزهای زبانی و فرهنگی یک کشور محدود نمی‌شود. در دیدگاهی وسیع‌تر، ادبیات تطبیقی، مقایسه یک ادبیات با یک یا چند ادبیات دیگر و مقایسه ادبیات با سایر قلمروهای بیان انسان است (رماک، ۱۳۹۱:۵۵).

ادبیات تطبیقی از دو دیدگاه به تحقیق درباره ارتباط ادبیات با سایر هنرها می‌پردازد. اول اینکه چگونه داستان، مفهوم و یا نمادی مشخص از متن نوشتاری به حوزه هنرهای دیداری وارد می‌شود و دوم اینکه چگونه مفهومی انتزاعی مثل مرگ، شفقت یا ناامیدی در ادبیات و سایر هنرها متجلی می‌شود. در این مورد هدف پی‌بردن به روش‌های متفاوت بیان ادبی و هنری است که در یکی از کلمه و در دیگری از ابزار هنری استفاده شده است (انوشیروانی، ۱۳۹۲:۵). آنچه که در این تحقیق مدنظر است، دیدگاه دوم است.

فروغ فرخزاد (۱۹۶۷-۱۹۳۵ م.)، شاعر نامدار ایرانی است که پنج مجموعه شعر از او به جا مانده است. از این پنج مجموعه، دو دفتر آخر، یعنی تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، با تفاوتی آشکار به لحاظ فرم و درونمایه با سه دفتر شعر اول، جایگاه والایی را در شعر نوی فارسی برای فروغ رقم زده‌اند.

فریدا کالو^[۲] (۱۹۵۴-۱۹۱۰ م.)، نقاش مکزیکی است که در زمره زنان هنرمند مشهور قرن بیستم قرار دارد. آثار او از نوعی واقع‌گرایی با خصلت مکزیکی برخوردارند و فراوان از هنر قومی آرتک بهره گرفته‌اند (پاکباز، ۱۳۹۰:۴۰). تعداد زیادی از تابلوهای او شامل

1- Simonides

2- Frida Kahlo

مرگ واقعیتی انکارناپذیر و مسأله‌ای پیچیده است که در ادوار مختلف زندگی، ذهن آدمی را به نحوی به خود مشغول کرده است. هنرمندان نیز از این قاعده برکنار نیستند. آنان به شیوه‌های مختلف مضمون مرگ را دستمایه آثار خویش قرار داده‌اند و از مناظر گوناگونی به آن نگریسته‌اند. بررسی دیدگاه فروغ فرخزاد و فریدا کالو، دو هنرمند برخاسته از دو فرهنگ و جغرافیای متفاوت که هر کدام در رشته‌های هنری متفاوتی هم فعالیت داشته‌اند، نسبت به موضوع مرگ، علاوه بر اهمیتی که از منظر مطالعات تطبیقی و بین‌رشته‌ای هنر دارد، روشنگر نکته‌های تازه‌ای راجع به هنر آنان نیز است.

پرسشی که پژوهش پیش‌رو می‌کوشد به آن پاسخ روشنی بدهد، چیستی موضع این دو هنرمند در برابر مسأله مرگ و پیگیری تحولات دیدگاه آنان در اینباره است. از آنجا که طبق نظر صاحب‌نظران، هنر هر دو در ارتباطی تنگاتنگ با زندگی شخصی پر فراز و نشیب و سراسر تحول آن‌ها بوده، به نظر می‌رسد که دیدگاه آن‌ها نسبت به مسأله مرگ نیز دستخوش تحول بوده است. همان‌گونه که از نظر گذشت، این بررسی تنها معطوف به آثار این دو هنرمند است و موارد دیگر نظیر مصاحبه‌های شخصی، خاطرات، نقل قول‌ها و... مدنظر قرار نگرفته‌اند.

روش پژوهش، تحلیلی و تطبیقی است و گردآوری اطلاعات آن به شیوه کتابخانه‌ای انجام گرفته است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که هیچ یک از این دو هنرمند دیدگاه ثابتی نسبت به مفهوم مرگ نداشته و هر دو در برابر آن پویا و بالنده بوده‌اند. هر دو هنرمند در مسیری مشابه با یکدیگر، روندی تکاملی را در شناخت مفهوم مرگ پیموده‌اند.

مقدمه

مرگ حقیقتی احساس برانگیز و انکارناپذیر و البته پرسشی پیچیده و معمایی ناگشوده است که همواره ذهن و اندیشه آدمی را به خود مشغول داشته است. هنرمندان نیز این مسأله را دستمایه کار خویش قرار داده و آن را



با درد و رنج و انعکاس آن در آثار هنریشان از جمله ویژگی‌های مشترک میان آنان است. هر دو هنرمند تجربه زندگی در جامعه‌ای مردسالار و در حال گذار از سنت به مدرنیته را داشتند. نگاه واقع‌گرای هر دو هنرمند به زندگی و جامعه، به همراه رنج‌های ناشی از حس زنانه و مادرانه و تبلور هنری این رنج‌ها از دیگر مشترکات این دو است.

پژوهش پیش‌رو می‌کوشد به این پرسش پاسخ روشنی بدهد: فروغ فرخزاد و فریدا کالو در آثارشان چگونه با مفهوم مرگ برخورد کرده‌اند؟ آیا آنان در برابر این مضمون موضع ثابتی داشته‌اند یا در قبال آن تحولاتی را پشت سر گذاشته‌اند؟

به نظر می‌رسد از آنجا که هر دو هنرمند در طی زندگانی خود تحولات و فراز و نشیب‌های زیادی را تجربه کرده‌اند و هنر هر دو در ارتباطی تنگاتنگ با زندگی و شخصیت آن‌ها بوده، مفهوم مرگ نیز در نظر و در آثار آن‌ها دستخوش تحولاتی شده و پویا بوده است.

چنان‌که برآمد، اهمیت این پژوهش از نظرگاه بین‌رشته‌ای بودن آن است. پژوهش‌های اندک در زمینه مطالعات تطبیقی بین‌رشته‌ای در زبان فارسی، ضرورت انجام چنین پژوهش‌هایی را برجسته می‌سازد.

چارچوب نظری پژوهش

فرضیه زیگموند فروید^[۴] درباره غریزه مرگ^[۵] یکی از مهم‌ترین مبانی شناخت مفهوم مرگ را به دست می‌دهد. تاناتوس^[۶] واژه‌ای که فروید از آن برای نامگذاری غریزه مرگ استفاده کرد، در اساطیر یونان به فرشته مذکر بالداري گفته می‌شد که مجسم‌کننده مرگ بود. نیروی این غریزه متوجه تخریب یا به پایان رساندن حیات است. فروید معتقد بود تمام رفتارهای انسان از بازی پیچیده میان این غریزه با غریزه زندگی^[۷] و کشمکش دائم میان آن‌ها زاده می‌شود.

فروید معتقد است در حیات ارگانیک، غریزه به معنی تمایلی ذاتی برای اعاده حالت اولیه چیزها و بازگشت به آن حالت است. به نظر او آنچه حیات می‌خواهد و باید به آن نایل شود،

4- Sigmund Freud

5- Death Drive

6- Thanatos

7- Libido



تصویر شماره ۱: در اندیشه مرگ، ۱۹۴۳، منبع: www.frida-kahlo-foundation.org



تصویر شماره ۲: بدون امید، ۱۹۴۵، منبع: www.frida-kahlo-foundation.org

خودنگاره^[۳] هستند. این دو بانوی هنرمند که متعلق به فرهنگ و جغرافیایی مختلف هستند، در کنار تفاوت‌ها، شباهت‌های بسیاری با یکدیگر دارند که در آثار هنریشان نیز قابل پیگیری است.

فروغ فرخزاد و فریدا کالو زنانی هنرمند در سال‌های میانی سده بیستم بودند که هر دو دوران هنری هرچند کوتاه ولی پربراری داشتند. زندگی شخصی پر فراز و نشیب و همراه

3- Selfportrait

تخلیه به صورت تهاجم آشکار به طرف دنیای بیرون انجام گیرد یا به سوی جهان درون و به شکل اعمال خود ویرانگرانه صورت پذیرد (فروم، ۱۳۶۱: ۶۶-۵۸).

فرضیه فروید در مورد غریزه مرگ تأملات دیگران را برانگیخت. این فرضیه بیشتر برای توجیه روان‌رنجوری‌ها و روان‌پریشی‌ها به کار رفت و از آن در تفسیر ارتباط میان مرگ و ترس ناشی از آن با اضطراب استفاده شد. در مقابل، عده‌ای از روانکاوان در برابر این فرضیه با تردید و اعتراض واکنش نشان دادند.

اریک فروم^[۸] که شاید بتوان او را در زمرهٔ نوفرویدیان به شمار آورد، در مورد مرگ تأملات قابل توجهی دارد. او در مورد کیفیت و نقش غریزه‌های مرگ و زندگی با فروید هم‌عقیده نیست. هرچند در ابتدا فروم فرضیه غریزه مرگ فروید را رد می‌کرد، اما به تدریج و در جریان تجربه‌های بالینی خود متوجه اهمیت عقاید فروید در این باره شد. به عقیده فروم، شواهد زیست‌شناختی نشان می‌دهد که نیروی گرایش به مرگ و ویرانگری با نیروی عشق به زندگی برابر نیست. او اساسی‌ترین و ابتدایی‌ترین گرایش و تمایل انسان را زنده ماندن و میل به زندگانی می‌داندست و معتقد بود که تضاد درونی از ناکامی آنجا تسلط می‌یابد که از آشکار شدن غریزه زندگی جلوگیری می‌کند. در حقیقت فروم غریزه مرگ و محصول آن (گرایش به ویرانگری) را پیامد زیستن نادرست و در حقیقت پدیده-ای ثانوی نسبت به شکست در هنر زیستن دانست (همان، ۲۶۳ و ۲۶۴). در این پژوهش تکیه بر نظریهٔ اریک فروم و قدرتمندی غریزه زندگی نسبت به غریزه مرگ است.

یکی از رویکردهای رایج در باب مقایسهٔ شعر و نقاشی، اکفراسیس^[۹] است. از اکفراسیس عمدتاً به عنوان یک ابزار تفسیر استفاده می‌شود؛ تفسیری که در آن زبان و دیدن کنار هم قرار می‌گیرند. اکفراسیس که در لغت نیز به معنای به سخن درآوردن یا به صدا درآمدن است، در واقع تلاشی است برای توصیف آثار بصری. ارائه-ای در قالب کلمات، از چیزی که با تصویر نشان داده شده است. هرچند برخی اندیشمندان عرصهٔ هنر، نظیر نلسون گودمن، معتقدند که ارائه لغوی نمی‌تواند با ارائه تصویری رقابت کند (Goodman, 1976: 231).

رویکرد این پژوهش در برابر تصویرها، اکفراسیس است. سابقهٔ تاریخی این روش به فیلوستراسوس^[۱۰] در قرن سوم میلادی و کتاب آیکون‌ها بازمی‌گردد که با پیروی از این روش به تدریس می‌پرداخت. این رساله در قرن‌های پانزدهم و شانزدهم میلادی در ایتالیا بارها به چاپ رسید و نه تنها در این کشور بلکه در دیگر کشورهای اروپایی با اقبال چشم‌گیر روبرو شد. این کتاب بیانگر کهن‌ترین گرایش در تجزیه و تحلیل محتوای تصویر است. این شیوهٔ تفسیر تصاویر، با انتشار کتاب آیکونولوژی در باب رسالات سزار رپا^[۱۱] در دورهٔ رنسانس ادامه یافت. این دو مورد، در واقع کوششی در جهت درک معنای تصاویرند و نمی‌توان آن‌ها را روشی علمی مانند آیکونولوژی^[۱۲] در معنای امروزی آن برشمرد. در نهایت با مباحث ابی واریورگ^[۱۳] در اواخر قرن نوزدهم و اروین پانفسکی^[۱۴] در اوایل قرن بیستم، آیکونوگرافی^[۱۵] و آیکونولوژی به عنوان روش علمی مدونی پا به عرصه وجود گذاشت (رفیع فر و همکاران، ۱۳۹۲: ۸۰). با توجه به آنچه گفته شد، اکفراسیس مبنا و پایه آن چیزی است که بعدها تحت عنوان آیکونولوژی شناخته می‌شود.

بازگشت به نقطه‌ای است که هستی زنده از آنجا عزیمت کرده است، یعنی بازگشت به طبیعت غیرارگانیسم و فاقد حیاتی که قبل از ارگانیسم زنده وجود داشت. فروید به خاطر همین بازگشت به حیات غیرارگانیسم معتقد بود هدف زندگی، مرگ است. به عقیده او اگر ببینیم که در گذشتهٔ دور، حیات از ماده بیجان به وجود آمده باشد، باید در همان زمان، یعنی لحظه‌ای که قوای عالم طبیعت برای آفرینش حیات مشغول تأثیر در ماده غیرزنده بودند، غریزه‌ای با هدف بازآفرینی حیات غیرآلی اولیه و نابودی حیات پا به ظهور گذاشته باشد. پس این غریزه مظهر نیرویی است که در تمام فرآیندهای حیاتی حضور دارد و در جهت نیل به سکون و مرگ عمل می‌کند (Faulkner, 2005).

فروید در "آن سوی اصل لذت" تعارض بنیادین بین غریزه مرگ و غریزه زندگی را مطرح می‌کند. به نظر فروید هدف غریزه زندگی، پیوند، تکامل و وحدت بخشیدن به ارگانیسم، و هدف غریزه مرگ تجزیه، قطع و جدا کردن هرگونه رابطه و ویران کردن همه چیز است. لذا می‌توان گفت دوام و بقا توسط غریزه زندگی تأمین می‌شود که در توالد و تناسل متجلی است؛ اما در ژرفای حیات، گرایش و میل بازگشت به ماده بیجان قرار گرفته که ناشی از شرایط به وجود آمدن حیات است، پس به عقیده فروید در درون انسان و در میان نیروهای متضاد مرگ و زندگی، کشمکش ابدی وجود دارد. ناگفته نماند که این فکر در طول جنگ جهانی اول در ذهن فروید شکل گرفت و پیش از آن او غریزه زندگی را به تنهایی برای تغذیه و شخصیت کافی می‌دانست اما تخریب و ویرانگری وصف‌ناپذیر موجود در جنگ این تصور را از میان برد و او نتیجه گرفت که غرایز ارتقابخش به زندگی توسط غرایز قدرتمند مرگ محدود می‌شوند. تهاجم به مثابه غریزه‌ای ویرانگر، در میان غرایز مرگ از همه مهم‌تر است.

فروید معتقد بود غرایز زندگی به صورت رفتارهای جنسی بیان می‌شوند، حال آنکه غرایز مرگ زیربنای اعمال تهاجمی را تشکیل می‌دهند. نیروی غرایز مرگ در داخل ارگانیسم به وجود می‌آیند و باید تخلیه شوند؛ خواه این

8- Eric Frumm

9- Ekphrasis

10- Philostratus

11- Cesare Ripa

12- Iconology

13- Aby Warburg

14- Ervin Panofsky

15- Iconography



پژوهش‌های بین‌رشته‌ای به زبان فارسی، حجم اندکی از کل پژوهش‌های هنری را به خود اختصاص داده‌اند و همین امر ضرورت و اهمیت چنین تحقیقاتی را برجسته می‌کند. از جمله این تحقیق‌ها می‌توان به مقاله «تحلیل تطبیقی و بینارشته‌ای شعر و نقاشی در آثار سهراب» از علیرضا انوشیروانی و لاله آتشی (۱۳۹۰) اشاره کرد که البته در این مورد شاعر و نقاش هر دو یک نفر هستند و موضوع مورد مطالعه در شعر و نقاشی او نیز مفهوم ایستایی و پویایی است. شعر فروغ فرخزاد از جمله آناری است که مقالات و کتاب‌های بسیاری در مورد آن به نگارش درآمده است. نوشته‌های تحلیلی محمد حقوقی (۱۳۸۷) در مورد منتخبی از اشعار این هنرمند در کتاب او به نام «شعر فروغ فرخزاد از آغاز تا امروز»، در زمره کامل‌ترین پژوهش‌های انجام شده در مورد فروغ فرخزاد به حساب می‌آید. تأکید روی بسامد واژگان، فضاهای شعری و اثرگیری شاعر از سایر شاعران معاصر خودش و در نهایت تشابه و تفاوت‌های نگاه او با دیگران از جمله نکات مورد بررسی در این کتاب هستند. بررسی‌های تطبیقی در رابطه با فروغ فرخزاد، اغلب ساحت‌ها و مضامین مختلف شعر او را با سایر شاعران ایرانی و یا شاعران شرقی نظیر صفی گل‌رخسار و یا با شاعران غربی نظیر سیلیویا پلات مقایسه کرده‌اند. مقاله «اندیشه مرگ و زوال در شعر فروغ فرخزاد» از مریم محمودی (۱۳۹۱)، از جمله تحقیقاتی است که مضمون مرگ و تحولات رویکرد شاعر نسبت به آن را پیگیری کرده و پویایی شاعر در قبال آن را نشان داده است. محمد ریحانی (۱۳۸۵) نیز در کتاب «فروغ آیه‌های زمینی» مفهوم مرگ را در آثار فروغ و به ویژه در شعر ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد به لحاظ بسامد واژگان مربوط به مرگ و زندگی مدنظر قرار داده است. در مورد فریدا کالو تاکنون تحقیق مستقلی به زبان فارسی انجام نگرفته است. در یک تحقیق از رونالد جی. فریس (۲۰۰۴) با عنوان «خشم و منجلا ب رگ‌های انسانی» نقاشی‌های کالو با اشعار رزاریو کاستلانیوس، بانوی شاعر مکزیکی مقایسه شده و شباهت‌های آن‌ها در کاربرد تم‌هایی چون جمع اعداد و زندگی‌کردن با درد بررسی شده است. چلسی آر. میلر (۲۰۱۲) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «فریدا کالو: اکتشافی در باب تم‌ها و نمادهای هنر» به اختصار به مسأله مرگ در فرهنگ مکزیکی پرداخته و رویارویی فریدا کالو با مرگ را از طریق برخی نقل قول‌ها و خاطره‌نگاری‌های او دنبال کرده است. جانیس هلاند (۱۹۹۱) در مقاله‌ای تحت عنوان «شبیه‌سازی آرتک در نقاشی‌های فریدا کالو» استفاده کالو را از هنر پیشاکلومی و نمادهایی از قوم آرتک که بر مرگ دلالت دارند، شرح داده است.

از جمله مهم‌ترین پژوهش‌های انجام شده، مقاله‌ای تحت عنوان «شمایل‌نگاری و سنت شکنی در هنر فریدا کالو» از تینا کینسلا (۲۰۱۱) ارائه شده در کنفرانس است که برخی از نمادها و نشانه‌های به کار رفته در آثار او را بررسی کرده است.

روش تحقیق

برای دستیابی به هدف تحقیق، نخست با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، اشعار فروغ و نقاشی‌های فریدا به عنوان دو پیکره مطالعاتی اصلی تحقیق معرفی می‌شوند. در ادامه با تحلیل محتوای اشعار منتخب و تفسیر و تبیین تصاویر برگزیده، با به‌کارگیری روش تطبیقی-تحلیلی و رویکردهای نظری، نحوه تعامل دو هنرمند با مضمون مرگ واکاوی می‌شود. در واقع با گزینش نمونه‌ها به روش وضعی^[۱۶]، خوانش محتوای اشعار و نقاشی‌ها به منظور پیدا کردن شباهت‌ها و تفاوت‌ها صورت می‌گیرد. این تحقیق از نظریه به مثابه نوعی رهنمود بهره گرفته است و آن را در عمل راهنمای گزینش داده‌هایی قرار داده که برای صورت‌بندی پژوهش جمع‌آوری کرده است، همچنین از

۱۶- پژوهشگر به دو شکل می‌تواند نمونه را انتخاب کند؛ روش اول احتمالی یا اتفاقی و روش دیگر، روش نمونه‌گیری وضعی است. بدین معنا که تمام افراد جامعه شانس مساوی برای گزینش شدن ندارند و در انتخاب افراد برای نمونه، پژوهشگر نظر خود را دخالت می‌دهد (عزیزی، ۱۳۹۰: ۳).

نظریه در تحلیل داده‌ها نیز استفاده شده است. روش‌شناسی پژوهش، کیفی و بالطبع فرآیند محور است.

مرگ به عنوان پدیده‌ای شوم

اضطراب واکنشی است در برابر خطری نامعلوم، درونی و مبهم که منشأ آن ناخودآگاه و غیرقابل مهار است و عوامل متعددی آن را ایجاد می‌کنند. در این میان انواع خاصی از اضطراب بر اساس منشأ آن شناخته و نامگذاری شده‌اند که اضطراب مرگ از مهم‌ترین آن‌ها است. اضطراب مرگ را افکار، ترس‌ها و هیجانات مرتبط به واقعه پایانی زندگی و فراتر از حالت عادی زندگی به‌طور کلی ترس آگاهانه و ناخودآگاه از مرگ یا مردن می‌دانند. اضطراب مرگ مفهومی پیچیده است و به‌طور کلی شامل مفاهیم ترس از مرگ خود و دیگران است. اگرچه مرگ یک واقعیت زیست‌شناختی و روان‌شناختی است و احساسات در مورد فرآیند مرگ و مردن ریشه در چگونگی اجتماعی شدن فرد در جامعه دارد، اما در هر حال اندیشیدن به مرگ ترسناک است و بیشتر مردم ترجیح می‌دهند به آن فکر نکنند، چراکه مرگ آسیب‌پذیری بشر را با وجود پیشرفت‌های فناوری یادآوری می‌کند. اضطراب و ترس از مرگ تجربه ناخوشایند انسان‌ها است (سوره و دیگران، ۱۳۹۱: ۶۴).

در برخی اشعار فروغ و نقاشی‌های فریدا مرگ به عنوان پدیده‌ای شوم و هراس‌انگیز معرفی شده است. این آثار که در مورد فروغ به وضوح مربوط به دوره اولیه شاعری او (قبل از مجموعه شعر تولدی دیگر) هستند، مرگ را مفهومی ناشناخته و ترسناک معرفی می‌کنند. در این آثار مرگ، ذهن هنرمند را کامل به خود مشغول داشته و ترسناکی مرگ و ناشناختگی آن باعث می‌شود که در نهایت مایه زوال و نیستی نموده شود. به عنوان نمونه این بند از شعر زندگی گویای همین مطلب است:

آه ای زندگی من آینه‌ام

از تو چشمم پر از نگاه شود

ورنه گر مرگ بنگرد در من

روی آینه‌ام سیاه شود

(عصیان، زندگی، ۱۷۷)



تصویر شماره ۲: بهمان درخت امید، ۱۹۴۶، تصویر: www.frida-kahlo-foundation.org

برای رهایی از درد و رنج‌های زندگی و مسیری برای بازگشت به عدم و آن نیستی پیش از ورود به زندگی همراه با درد و رنجشان می‌بینند. آنان نگاهی یأس‌آلود و گاه توأم با بیم و امید به مرگ دارند. در ذیل به یک نمونه از اشعار فروغ در این باب (بند آغازین و پایانی شعر) اشاره می‌شود:

مرگ من روزی فرا خواهد رسید
در بهاری روشن از امواج نور
در زمستانی غبارآلود و دور
یا خزانی خالی از فریاد و شور

بعدها نام مرا باران و باد
نرم می‌شویند از رخسار سنگ
گور من گمنام می‌ماند به راه
فارغ از افسانه‌های نام و ننگ

(عصیان، بعدما، ۱۷۵)

در این شعر فروغ به وضوح بر واقعیت مرگ صحنه می‌گذارد و آن را گریزناپذیر می‌داند. حضور مرگ زشت و زیبا تصویر می‌شود. زشت، از آن جهت که زندگی را با همه جنبه‌های خوشایندش قطع می‌کند و زیبا، از آن جهت که راهی است برای رهایی از دشواری‌های زندگی (محمودی، ۱۳۹۱: ۱۵۴).

فروغ در اینجا از حضور شوم مرگ در آینه فکر و ذهنش سخن می‌گوید. مرگی که مایه سیاهی و تباهی است و عیش زندگانی با وجود آن مکدر (محمودی، ۱۳۹۱: ۱۵۳). به همین ترتیب، نقاشی فریدا با عنوان "در اندیشه مرگ" نیز مضمونی مشابه را ارائه می‌کند. چنان که در تصویر شماره ۱ مشاهده می‌شود، حضور یک اسکلت سر با استخوانی در دهان (که نماد سنتی مرگ است و وجهه شومی دارد) بر پیشانی هنرمند در کنار نامگذاری تابلو، حاکی از مشغولیت ذهنی او توسط مسأله مرگ است.

در اینجا غریزه مرگ که فروید آن را معرفی کرده به صورت اضطراب مرگ و افکار و ترس‌های مربوط به آن جلوه‌گر می‌شود؛ به بیان دیگر مرگ‌آگاهی است که سرآغاز جلب توجه هنرمند به مسأله مرگ می‌گردد و چشم‌انداز را تغییر می‌دهد.

مرگ به عنوان پدیده‌ای ناگزیر و راهی برای رهایی

ناکامی‌های عارض شده، عشق و امید به ادامه زندگی را از انسان می‌گیرد و انگیزه‌گزینش مرگ بر زندگی می‌شود. در واقع، برآورده نشدن خواسته‌های غریزی انسانی است که او را به ورطه مرگ می‌کشاند. فروید درباره دو غریزه اصلی مرگ و زندگی می‌نویسد: "غرایز اصلی ما دو قسم‌اند و به عبارت دیگر ما فقط دارای دو غریزه می‌باشیم. یکی به نام غریزه عشق (یا بقای نفس و بقای نوع) و دیگری غریزه مرگ. هدف غریزه عشق عبارت است از اتحاد و پیوستگی و هدف غریزه مرگ، برخلاف غریزه عشق، عبارت است از تخریب و انهدام. چون عمل غریزه مرگ برگرداندن حیات به مرگ است، از این رو آن را غریزه مرگ می‌نامیم" (فروید، ۱۳۴۰: ۹). فروید معتقد است که کودک هنگام تولد به وضعی کاملاً مغایر با دوران پیشین خود، یعنی زمانی که در رحم مادر قرار داشت، دچار می‌شود. محیط جدید شامل دگرگونی‌ها و ناراحتی‌هایی است که در زهدان با آن‌ها مواجه نبود. این اولین تأثیر ناخوشایند در روان ناخودآگاه انسان است که به شکلی برجسته نقش بسته و مضبوط می‌ماند (فروید، ۱۳۴۲: ۷۶).

در این دسته از آثار، آنان مرگ را به عنوان راهی



و سرانجام در بند پایانی شعر:

ای سراپایت سبز

دست‌هایت را چون خاطرهای سوزان در

دستان عاشق من بگذار

و لبانت را چون حسی گرم از هستی

به نوازش‌های لب‌های عاشق من بسپار

باد ما را با خود خواهد برد

باد ما را با خود خواهد برد

(تولدی دیگر، باد ما را با خود خواهد برد، ۱۹۹۰)

فریدا در تابلوی خود به نام بمان درخت امید، میل به زنده ماندن را با نمایش حضوری شاداب و سرحال از خودش در کنار پیکر رنجور و بیمارش به تصویر می‌کشد؛ در حالی که لباس بومی^{۱۷۸} جشن‌های مکزیکی را به تن دارد و پرچمی حاوی پیام بمان درخت امید را در یک دست و کرسی فلزی را که زمانی ستون فقرات و بدن شکسته‌اش را نگاه می‌داشته، در دست دیگر دارد (تصویر شماره ۳).

در این دست آثار، غریزه زندگی آگاهانه و با میل خود هنرمند سربرمی‌آورد و با برتری مقابل غریزه مرگ خودش را بالاتر از آن قرار می‌دهد. هنرمند به آینده امیدوار است و علی‌رغم تمام مشکلات و مصائب می‌خواهد که از زندگی لذت برده و به آن ادامه بدهد.

مرگ به عنوان مرحله‌ای برای گذار

سرانجام، در دسته آثاری که مربوط به سال‌های انتهایی عمر هنری هر دو هنرمند است، مرگ به عنوان مرحله‌ای برای گذار معرفی می‌شود. حضور مرگ دیگر نه شوم و نه زشت و زیبا و نه حتی توأمان بلکه ضروری و لازم است. مرگ به عنوان حق و حقیقتی برای هنرمند جلوه‌گر می‌شود که گذر از آن آغازی دوباره را در پی دارد. آرامش در پی مرگ برای رهایی از درد و رنج زندگی نیست، آرامش قبل از شروعی دیگر است. در این دست آثار هر دو نفر پیش از آنکه هنرمندانی در عرصه شعر و نقاشی باشند، هنرمندانی موفق در عرصه زندگی نمایان می‌شوند. فروم می‌گوید: "سخن گفتن با شعارهای به نام وجدان، به نام صلح، به نام بشریت و... مبهم و بی‌اثر خواهد بود مگر این که با یک شعار که سخن با آن آغاز می‌گردد و به آن پایان می‌پذیرد، همراه باشد: به نام زندگی".

تابلوی بدون امید فریدا نیز مضمونی مشابه دارد. در این نقاشی فریدا در حالی خود را در بستر بیماری به تصویر کشیده که به بیننده خیره شده و اشک‌های او روی گونه‌هایش است. پایه چوبی که زمانی برای نقاشی کردن از آن استفاده می‌کرده اکنون وسیله‌ای برای تغذیه او از رژیم خاص شده است. در بین این مواد غذایی، سر اسکلته نیز که نام فریدا روی آن حکاکی شده، دیده می‌شود. این نمایش نماد مرگ در کنار عناصری از زندگی، در عین حال که به بودن و حضور آن اشاره دارد، با توجه به نام تابلو، گویای تفکر هنرمند در باب قطع امید از زندگی پر از رنج، نجات‌بخش بودن مرگ و نگاه به آن به عنوان راهی برای رهایی از شرایط دشوار و طاقت‌فرسای کنونی اوست (تصویر شماره ۲).

سر اسکلته و نمایش خورشید با رنگ و شکلی شبیه گل همیشه‌بهار، نمادهایی از جشن روز مردگان^{۱۷۹} هستند. در این جشن که از سنت‌های بومی مکزیکی است، خانواده‌ها برای پیکنیک به گورستان‌ها می‌روند و با بردن سر اسکلته‌های شکر، غذا و گل از مردگان یاد می‌کنند (University of New York).

در اینجا غریزه مرگ به شکل تمایلی برای بازگشت به حالت اولیه و فاقد حیاتی که قبل از به دنیا آمدن وجود داشت، خودش را نشان می‌دهد.

حضور توأمان مرگ و زندگی

در این بخش، هر دو هنرمند حضور توأمان مرگ و زندگی را بیان می‌کنند و با توجه به حضور همیشگی مرگ در کنار زندگی، میل به زیستن و ایستادگی در مقابل مرگ را خواهانند. فروم چند تیپ شخصیت را مطرح کرد که زیربنای رفتار انسان هستند و توضیح داد که افراد با این گونه تیپ‌ها چگونه با دنیای عملی ارتباط برقرار می‌کنند. شکل‌های خالص این تیپ‌ها نادر هستند. اغلب شخصیت‌ها ترکیبی از چند تیپ هستند ولی معمولاً یکی غالب است. فروم به سال ۱۹۶۴ میلادی، در کتاب خود با عنوان "دل انسان" جهت‌گیری‌های مرده‌گرا و زنده‌گرا را معرفی کرد. او آنجا در نظریه‌ای که پرداخته است، بر مبنای غریزه مرگ و غریزه زندگی، دو جهت‌گیری مزبور را تعریف می‌کند و معتقد است که مرده‌گرا نیروهایش را برای ویرانگری، انقیاد دیگران و پایمال کردن حقوق مردم به کار می‌گیرد و زنده‌گرا در راه حفظ زندگی و منزلت و آزادی انسان گام برمی‌دارد. تیپ شخصیت زنده‌گرا جهت‌گیری ثمربخش است. این افراد عاشق زندگی، رشد کردن، آفریدن و ساختن هستند و سعی می‌کنند بر دیگران تأثیر بگذارند، نه با زور یا کنترل کردن بلکه با عشق، منطق و الگو بودن. آن‌ها به زندگی، رشد خود و دیگران علاقه داشته و آینده‌نگر هستند.

در آثار زیر، غریزه زندگی است که کفه سنگین‌تر را دارد و زنده‌گرایی شخصیت هنرمند خودش را نشان می‌دهد. شعر "باد ما را با خود خواهد برد" به خوبی بیانگر میل به زندگی علی‌رغم حضور همیشگی مرگ است. در آنجا که می‌گوید:

در شب اکنون چیزی می‌گذرد

ماه سرخ است و مشوش

و بر این بام هر لحظه در او بیم فروریختن است

ابرها همچون انبوه عزاداران

لحظه باریدن را گویی منتظرند

بیم فروریختن در هر لحظه گویای وجود مرگ کنار زندگی در هر لحظه است؛ و در

قسمتی دیگر از شعر:

پشت این پنجره یک نامعلوم

نگران من و توست



تصویر شماره ۴: آغوش عشق، ۱۹۴۹، منبع: www.frida-kahlo-foundation.org

در یک گفتگو و تعاملی دوسویه بازنموده شده‌اند (Kinsella, 2011).

در نهایت هر دو هنرمند با گزینش زندگی و ستایش آن، سخن آخر و تصویر پایانی خود را خلق می‌کنند. بند پایانی آخرین شعر فروغ در آخرین دفتر شعرش، که در زمره مشهورترین کلام‌های به جا مانده از او نیز هست، دلالت بر ستایش و اهمیت زندگی دارد:

پرواز را به خاطر بسپار

پرنده مردنیست

(ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، پرنده مردنیست، ۱۰۰)

همچنین در شعر ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، فروغ واژگان مربوط به زندگی و زیستن را با بسامدی برابر با ۴۰ بار و واژه‌های مربوط به مرگ و نیستی را با بسامد ۲۶ بار به کار می‌برد که خود دلیلی است بر تقدم و اولویت زندگی (ریحانی، ۱۳۸۵: ۳۹).

آخرین نقاشی فریدا که چند روز قبل از مرگش نقاشی کرد، یک طبیعت بیجان است با نمایی از برش‌های هندوانه که روی یکی از قاچ‌های آن نوشته شده: زنده باد زندگی (تصویر شماره ۵).

نتیجه‌گیری

چنانکه گذشت، هر دو هنرمند مضمون مرگ را در آثارشان به دفعات به کار برده‌اند و در قبال آن موضع یکسان و ثابت اتخاذ نکرده‌اند؛ به این معنا که مرگ همیشه نمودی یکسان در آثار آن دو نداشته است. آنان نگاهی پویا نسبت به مسأله مرگ داشته‌اند و در این پویایی و کنکاش هر دو هنرمند مسیری مشابه و متناظر با یکدیگر را پیموده‌اند، غریزه مرگی که فروید آن را معرفی می‌کند، در ابتدای امر به صورت اضطراب مرگ خود را ظاهر کرده و به نحوی شوم و تباه‌کننده در شعر و نقاشی دو هنرمند نمایش می‌یابد.

فروغ در شعر ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد به مفاهیم فوق اشاره می‌کند؛ در آنجا که می‌گوید:

نجات دهنده در گور خفته است
و خاک، خاک پذیرنده اشارت‌یست به آرامش
و در بند پایانی شعر، که با بهره گرفتن از
گردش و تغییر فصول، آن را استعاره‌های از
مرگ و زندگی می‌داند:
و سال دیگر وقتی بهار
با آسمان پشت پنجره هم‌خوابه می‌شود
و در تنش فوران می‌کنند فواره‌های سبز
ساقه‌های سبکبار شکوفه خواهد داد
ای یار، ای یگانه‌ترین یار
ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد...

(ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد، ۴۳)

فریدا در تابلویی به نام آغوش عشق، توالی و تناوب مرگ و زندگی را با استفاده از مظاهر طبیعی چون شب و روز، خاک و زمین و... به تصویر می‌کشد و مرگ و زندگی را چون از یک آغوش برآمدن و به آغوش دیگری رفتن نشان می‌دهد (تصویر شماره ۴).

چنانکه بهاره مختاریان در مقاله روح در داستان بلبل سرگشته بیان می‌کند، در تمام فرهنگ‌ها طبیعت نمادی از زندگی و حیات انسانی بوده و نابودی و فساد اشیاء در جهان طبیعی نشان‌دهنده همین رویه در جهان انسانی است. زایش و رویش دوباره طبیعت بیانگر آن است که انسان‌ها با مرگ تمام نمی‌شوند بلکه در جهانی دیگر به حیات خود ادامه می‌دهند (عباسی، ۱۳۹۱).

در این تابلو، دیه‌گو ریورا، همسر فریدا، با بدن کودک در آغوش اوست و هر دو در آغوش خاک و مام وطنشان مکزیکی. کل جهان در هیأت یک خدای مادر، همه چیز را در آغوش گرفته است. سگ خانگی آن‌ها، به نام آقای خولوت نیز نقاشی شده است. در باورهای قوم آرتک، این نوع سگ، راهنما و همراهی-کننده مردگان به جهان بعدی است. حس حضور مرگ و زندگی در همه زمان‌ها و در همه مکان‌ها بر نقاشی سیطره دارد و نمایش ثنویت‌هایی چون شب و روز، مذکر و مؤنث، کودک و بزرگسال و... نه در تضاد و تقابل بلکه



باستان‌شناسی ایران، سال چهارم (۱)، ۷-۳۶.

۵- رمارک، هنری. (۱۳۹۱). تعریف و عملکرد ادبیات تطبیقی. ترجمه فرزانه علوی‌زاده. ادبیات تطبیقی (ویژه‌نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی). سال سوم (۲)، ۷۳-۵۴.

۶- ریحانی، محمد. (۱۳۸۵). فروغ آیه‌های زمینی. تهران: انتشارات آهنگ‌قلم.

۷- سوره، جمال؛ سیدتازه کند، میرتوحید؛ قاسم‌پور، عبدالله. (۱۳۹۱). تابستان. پیشبینی اضطراب مرگ بر اساس راهبردهای تنظیم‌شناختی هیجان. فصلنامه دانش و پژوهش در روانشناسی کاربردی. ۱۳ (۲)، شماره پیاپی ۴۸، صص ۷۰-۶۳.

۸- فروم، اریک. (۱۳۶۱). بحران روانکاوی. ترجمه اکبر تبریزی. تهران: انتشارات مروارید.

۹- فروید، زیگموند. (۱۳۴۲). روانکاوی برای همه. ترجمه هاشم رضی. تهران: انتشارات پیروز.

۱۰- فروید، زیگموند. (۱۳۴۰). نکات عمده روانشناسی تحلیلی. ترجمه ابوالحسن گونیلی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

۱۱- فرخزاد، فروغ. (۱۳۷۷). ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد. تهران: انتشارات مروارید.

۱۲- فرخزاد، فروغ. (۱۳۸۴). پنج کتاب. تهران: انتشارات شقایق.

۱۳- محمودی، مریم. (۱۳۹۱). اندیشه مرگ و زوال در شعر فروغ فرخزاد. فصلنامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی. پیاپی ۱۱، ۱۶۴-۱۴۹.

۱۴- مختاریان، بهار. (۱۳۹۱). نمادپردازی روح در داستان بلبل سرگشته. تخیل و مرگ در ادبیات و هنر: مجموعه مقالات. علی عباسی (تدوینگر). تهران: انتشارات سخن.

۱۵- عزیزی، علیرضا. (۱۳۹۰). نمونه‌گیری در روش تحقیق کیفی. reference.blogfa.com. (بازیابی شده در تاریخ ۴ تیرماه ۱۳۹۰).

16- Faulkner, Joanne. (2005). Freud's Concept of the Death Drive and its Relation to the Superego. *Minerva, Internet Journal of Philosophy*. Vol.9.

17- <<http://www.minerva.mic.ul.ie/vol9/index.html>> [Accessed 10 Jun 2014].

18- Friis, Ronald J. (2004). The Fury and the Mire of Human Veins: Frida Kahlo and Rosario Castellanos. *American Association of Teachers of Spanish and Portuguese (JSTOR)*. 87 (1), 53- 61.

19- Goodman, N. (1976). *Languages of Art*. Indianapolis: Hackett.

20- Haines, E. (2004). *The Sister Arts*. New Thesis. 1, 39-51.

21- Helland, J. (1991). Aztec Imagery in Frida Kahlo's Paintings. *Woman's Art Journal*. 11, 8- 13.

22- Kinsella, Tina. (2011). Querying and Queering the Virgin: Iconography and Iconoclasm in the art of Frida Kahlo. Conference Paper at Transitions and Continuities in contemporary Chicano. A Culture University College Cork.

23- Miller, Chelsey R., (2012). Frida Kahlo: An Exploration of Art Themes and Symbols. MA Thesis, University of Wisconsin.

24- University of New York, "Kahlo, Frida, Without Hope", Art Annotations, Literature, Art and Medicine Database, University of New York.

25- <<http://litmed.med.nyu.edu/Annotation>>



تصویر شماره ۵: زنده‌باد زندگی، ۱۹۵۴، منبع: www.frida-kahlo-foundation.org

جدول مقایسه تطبیقی آثار فروغ فرییدا، منبع: نگارنده

آثار مربوطه	فروغ فرخزاد		فریدا کالو	
	نام شعر	سال آفرینش	نام نقاشی	سال آفرینش
آثار با محتوای اضطراب مرگ	زندگی	۱۹۵۷ م. (۱۳۳۶ ش.)	در اندیشه مرگ	۱۹۴۳ م.
آثار با محتوای برتری غریزه مرگ	بعدما	۱۹۵۷ م. (۱۳۳۶ ش.)	بدون امید	۱۹۴۵ م.
آثار با محتوای برتری غریزه زندگی	باد ما را با خود خواهد برد	۱۹۶۲ م. (۱۳۴۱ ش.)	بمان درخت امید	۱۹۴۶ م.
	ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد	۱۹۶۳ م. (۱۳۴۲ ش.)	آغوش عشق	۱۹۴۹ م.
	پرنده مردن نیست	۱۹۶۳ م. (۱۳۴۲ ش.)	طبیعت بیجان باهنگونه	۱۹۵۴ م.

مشغولیت ذهنی آنان توسط مسأله مرگ در کنار ناکامی‌های بسیار در زندگانی، انگیزه‌گزینش مرگ بر زندگی، و مرگ راهی برای رهایی از درد و رنج و مفری برای گریز می‌شود؛ چنانکه فروید تبیین می‌کند، غریزه مرگ در جهت نیل به سکون و حیات غیرارگانیکی پیش از تولد عمل می‌کند. در ادامه راه هنری، غریزه زندگی که فروم آن را ابتدایی‌ترین و انسانی‌ترین گرایش انسان و سبب میل به بقا می‌داند، علی‌رغم تمام ناکامی‌ها و شکست‌ها و علی‌رغم واقعیت انکارناپذیر و حضور همیشگی مرگ سربرآورده و میل به مقاومت و ایستادگی در برابر آن را به همراه می‌آورد. در نهایت مرگ برای هر دو هنرمند به شکل مرحله‌ای برای گذار و فرآیندی عبور به شکل دیگری از زندگی جلوه‌گر می‌شود و در آثارشان نمود می‌یابد. مرگ در نظر آنان ره‌یافتی به آغاز دوباره به حساب می‌آید. در حقیقت هر دو هنرمند، آنگونه که فروم می‌گوید، پیش از هر چیز در هنر زیستن موفق عمل کرده و به این ترتیب زندگی را برمی‌گزینند.

هر دو هنرمند زندگی را انتخاب و آن را ستایش می‌کنند. آخرین نقاشی فریدا کالو قبل از مرگش با پیام زنده باد زندگی، ستایش هنرمند از زندگی را به تصویر می‌کشد و همین‌طور آخرین اشعار فروغ فرخزاد در واپسین دفتر شعرش با پیام‌هایی چون به خاطر سپردن پرواز به جای پرنده و تکرار بیشتر کلمات مرتبط با زندگی، به وضوح برتری و اصالت غریزه زندگی را بیان می‌کند. ■

منابع

۱- اتوشیروانی، علیرضا. (۱۳۹۲). مطالعات بینارشته‌ای ادبیات تطبیقی. *مجله ادبیات تطبیقی (ویژه‌نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی)*. سال چهارم (۱)، ۳-۹.

۲- پاکباز، روین. (۱۳۹۰). *دایرةالمعارف هنر تهران: انتشارات فرهنگ معاصر*.

۳- حقوقی، محمد. (۱۳۸۷). *شعر فروغ فرخزاد از آغاز تا امروز*. تهران: انتشارات نگاه.

۴- رفیع‌فر، جلال‌الدین و ملک، مهران. (۱۳۹۲). *آیکونوگرافی نماد پلنگ و مار در آثار جیرفت*. دو فصلنامه پژوهش‌های



پروژه نگاه علوم انسانی و مقالات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

علیرضا فانی

متولد تهران، ۱۳۵۴

عضورسمی انجمن صنفی طراحان گرافیک ایران از ۱۳۷۹، عضورسمی انجمن عکاسان صنعتی و تبلیغاتی ایران از ۱۳۸۶.

فعالیت‌ها:

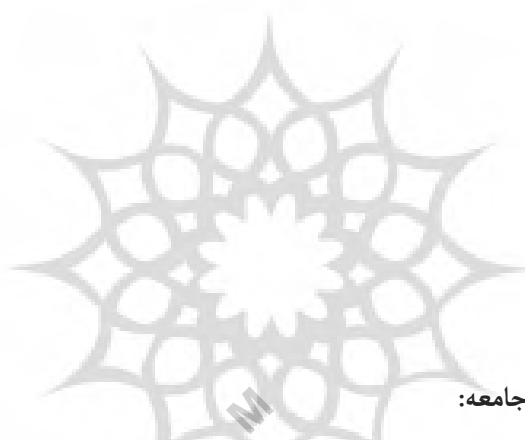
اشتغال به طراحی گرافیک و عکاسی از سال ۱۳۷۶، عکاسی مجموعه تلویزیونی «گمگشته» (۱۳۸۰)،

نمایشگاه‌ها و جوایز:

شرکت در هفتمین دوسالانه گرافیک ایران (۱۳۸۰)؛ شرکت در مسابقه بین‌المللی پوستر «Anti Sars» چین ۱۳۸۲ (برنده جایزه بهترین طراحی بخش حرفه‌ای)؛ «پوستر تأثیر بسه دیگه خفه شو» (۱۳۸۱) یکی از ۲۰ پوستر برگزیده تأثیر پس از انقلاب؛ شرکت در نمایشگاه گروهی عکس (گالری اثر، تهران، ۱۳۸۳).



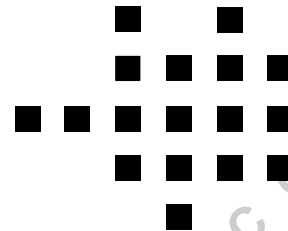
WWW.CHIDEMANMAG.COM



چیدمان جامعه:

حلقه ساختن در سینما!! | در نشست با حضور محمدرضا اصراری
بررسی تأثیرات درونی رنگها بر تکامل مهارت های اجتماعی | ملیحه صالحیه یزدی، دکتر فهیمه زارع زاده

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



WWW.CHIDEMANMAG.COM

WWW.CHIDEMANMAG.COM